

مصاحبه با استاد جناب آقای رضا قلی شهیدی



اولین رئیس هیئت مدیره
انجمن خانواده ناشنوایان ایران
و
شاگرد زنده یاد جبار باغچه بان

مصاحبه

از خدمت و کمک به این گروه معصوم که از مهمترین نعمتهای خداوندی بی بهره مانده بودند، غافل نبود. خداوند آن معلم را غرق رحمت کند و در بهشت زیبای خود جای دهد.

❖ **شیوه درس دادن استاد جبار باغچه بان چگونه بود؟**

خیلی بی نظیر بود هر چه بگویم انگار کم گفته ام. برآستی که او مردی عاشق بود و خیلی آرام و با حوصله درس می داد. در عرض یک روز ۲ خط از یک صفحه را تدریس می کرد و آنقدر با ما تمرین می نمود تا با معانی آن آشنا گردیده و دروس را به خوبی درک کنیم. من از شیوه تدریس او بسیار تعجب کردم برای افراد عادی در طول یک هفته چند صفحه از کتاب را درس می داد و جبار باغچه بان در جواب تعجب من گفت: پسر جان تا صفحات و دروس اولیه را خوب یاد نگیرید، فراگرفتن صفحات بعدی آن بی فایده است.

روش تدریس او این گونه بود که ابتدا کارهای عملی را نشان می داد، سپس حرف زدن و نوشتن را می آموخت. به طور مثال یک روز یک سنگ و یک میخ به کلاس آورد و از ما خواست که میخ را در سنگ فرو ببریم، اما ما مات ماندیم که چرا این حرف را زد و با این روش برای ما مثال می زد که این عمل مانند حرفی است که در گوش کسی فرو نمی رود و ما از روش تدریس او بسیار لذت می بردیم.

که فرزندی ناشنوا داشت یکی از اتاقهای منزلش را به عنوان کلاس آموزشی به ما اختصاص داد. (خدا رحمتش کند) البته این را نیز باید یاد آور شوم که در آن زمان مردم از ناشنوایان فرار کرده و فکر می کردند که ناشنوایی یک نوع بیماری واگیردار است که مبادا آنان نیز ناشنوا شوند. به همین دلیل ما را اذیت می کردند و از خود دور می ساختند.

❖ **زندگینامه جبار باغچه بان را به طور خلاصه بیان کنید؟**

جبار باغچه بان به گردن فرهنگ این کشور حق فراوان دارد. ایشان در شرایط بسیار بسیار سخت، بزرگترین خدمت را به فرهنگ و جامعه ایرانی کرد. آنقدر فروتن و متواضع بود که می گفت: من خدمتی به جامعه نکرده ام بلکه این جامعه بوده که به من خدمت فراوان کرده است. جبار باغچه بان نخستین کودکستان را در سال ۱۳۰۳ در تبریز به نام باغچه اطفال تأسیس کرد به همین دلیل نام خانوادگی خود را از عسگرزاده به باغچه بان تبدیل نمود.

جبار باغچه بان خیلی بی نظیر بود. کارهای مدرسه را خودش انجام می داد و به تنهایی دست و صورت بچه ها را می شست، مدرسه را نظافت می کرد و به گفته های بچه ها احترام می گذاشت به طور کل باغچه بان عمر شریف خود را وقف تربیت کودکان این مرز و بوم کرده بود و به ویژه عنایت و توجه او به کودکان ناشنوا چنان بود که در همه عمر

❖ **لطفاً بیوگرافی خود را به طور کامل شرح دهید؟**

اول به نام خدا، من رضا قلی شهیدی متولد ۱۳۰۲ و اهل تهران می باشم. در سن ۱/۵ سالگی بیمار شدم و ناشنوایی را تجربه کردم.

در سن ۱۱ سالگی پدرم مرا به مدرسه های گوناگون فرستاد ولی در تحصیل موفقیتی را کسب نکردم. چون در آن زمان مدرسه ویژه ناشنوایان وجود نداشت. پدرم تصمیم گرفت مرا به خارج بفرستد، زیرا در آنجا مدرسه ناشنوایان وجود داشت؛ اما من مخالفت کردم. در این حین پدرم در سال ۱۳۱۲ در روزنامه ای خواند که در تهران مدرسه ای برای ناشنوایان تأسیس شده است که در محلی نزدیک چهار راه حسن آباد واقع و یک کلاس از مدارس عادی در اختیار دانش آموزان ناشنوا گذاشته شده بود.

پدرم وقتی مرا به آنجا برد بسیار تعجب کرد چرا که فقط ۶ دانش آموز ناشنوا با تفاوت های سنی مختلف در کلاسی کهنه با میز و نیمکت های شکسته، تحصیل می کردند. به هر حال من در آنجا و با این شرایط تحصیل کردم و یکی از همکلاسی هایم به خارج از کشور رفت اما هیچگونه پیشرفتی نکرد و ما در مدرسه ای که هیچ گونه امکاناتی نداشت چندان خوب پیشرفت کردیم که هیچ کس باور نمی کرد. بنابراین وضعیت اسکان ما سخت شد به خاطر همین یکی از دوستان جبار باغچه بان به نام دکتر لبنان



برگزار نمایند و سعی نمودیم تا راههای مناسبی را برای ازدواج جوانان و اشتغال آنان فراهم سازیم .

شما به غیر از عضویت در انجمن چه فعالیت های داشتید ؟

من کارمند بازنشسته وزارت صنایع و مامور به خدمت با عنوان ناظم در آموزشگاه کرولال های باغچه بان و نماینده ناشنویان در فدراسیون ورزشی کرولال ها و نائب رئیس هیئت مدیره کانون کرولال های ایران سابق و رابط ناشنویان در سازمان ملی رفاه ناشنویان بودم .

به طور کلی بیش از نصف عمرم را در خدمت جامعه ناشنوا گذراندم .

هم اکنون شما انجمن خانواده ناشنویان فعلی را چگونه می بینید ؟

بسیار عالیست . فعالیت هایی را شاهد هستم که در گذشته این گونه نبود بلکه بسیار محدود بود ، اما حالا خیلی بهتر شده و پیشرفت زیادی کرده است و بسیار خوشحالم که تعدادی از ناشنویان دارای تحصیلات بالایی از جمله مهندسی و دکترا دارند و واقعا پیشرفت این عزیزان لذت بخش است .

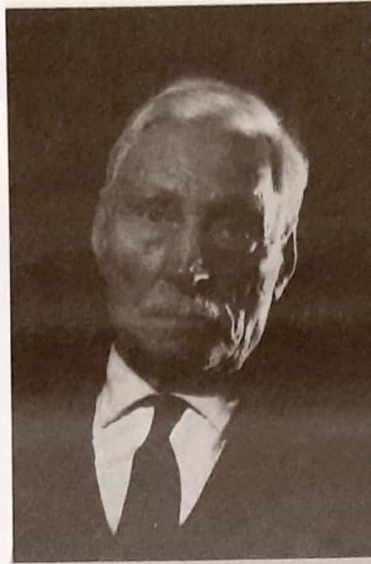
تهیه نشریه، توسط مسئولین انجمن و زحمات توانفرسای گروه جوانان زحمتکش و تحصیل کرده ، خود جای بحث دارد و این خود راهکاری برای آشنایی هرچه بیشتر مردم با جامعه ناشنویان می باشد .

لطفاً از شخصیت و پیشنهادات خودتان ، برای ما بگویید ؟

به طور کل خیلی صبورم و جامعه ناشنویان را دوست دارم . اگر چه بیشتر عمرم را در بین افراد شنوا گذراندم اما دلم همیشه ، پیش ناشنویان بوده است .

به نظرم در یک کلاس درس ، باید یک معلم آشنا به زبان ناشنویان وجود داشته باشد و یک کلاس نباید بیش از ۵ شاگرد را در خود جای دهد تا هر یک از دانش آموزان بتوانند درس را خوب فراگیرند .

هرکدام از ناشنویان که در مدارس عادی تحصیل می کنند باید با آمادگی قبلی حضور داشته باشد ، باید یک معلم رابط ، به طور دائم حضور داشته باشد . اگر مسئولان آموزشی بیشتر به این مسائل توجه می کردند اکنون ناشنویان شاید دانشگاه یا مدارس عالی برای خود داشتند .



تحويل دادم .

آیا این انجمن مراجعه کننده داشت ؟

بله ، خیلی زیاد بود ، به طور کلی بیش از ۱۰۰ نفر عضو بودند که اکثر آنان از خانواده های ناشنوا بودند و بقیه آنان را جوانان تشکیل می دادند .

شما در انجمن چه نقشی داشتید و چه فعالیت هایی می کردید ؟

اعضای هیئت مدیره این انجمن به طور کلی ۳ نفر بودند یکی اینجانب با عنوان رئیس ، آقای حسن تقوی با عنوان بازرس و خانم نسرين ظلی با عنوان خزانه دار که این اعضاء در همه حال به دردها و مشکلات خانوادگی ناشنویان رسیدگی می کردیم .

البته خانواده هایی که عضو این انجمن بودند حق رای دادن و تصمیم گیری را داشتند ولی جوانان به عنوان مهمان بوده و چنین حقی را نداشتند .

هدف از تاسیس انجمن چه بوده است ؟

خانواده های ناشنویی که به صورت پراکنده در تهران زندگی می کردند ، در یک جا جمع شوند و در مورد مشکلات خود و همچنین راهنمایی های لازم تبادل نظر کنند و از برنامه های تفریحی و اردویی تدارک دیده شده به صورت گروهی بهره مند گردند .

ما با تاسیس انجمن ، مکانی را در نظر گرفتیم تا ناشنویان بتوانند مراسم های خود را از جمله (اعیاد مذهبی ، جشن عروسی ، تولد ، نمایش ، ختم و)

استاد جبار باغچه بان به ما امانت

داری ، اعتماد به نفس ، خاطر جمعی و اطمینان آموخت . و ما را با دنیای پرهیاهو آشنا کرد و از عظمت تاریکی نجات داد .

لطفاً اگر خاطره ای از جبار باغچه بان دارید برای ما بگوئید ؟

قبل از تاسیس آموزشگاه کرولالها در محل یوسف آباد سابق ۴ یا ۵ معلم ویژه ناشنویان وجود داشت اما هیچ کدام همانند جبار باغچه بان نبودند نتوانستند کارهایشان را ادامه دهد در آن زمان مدرسه ناشنویان در جاهای مختلف واقع بود . (چهار راه حسن آباد ، سرچشمه ، خیابان امیرکبیر و ...) و آخرین محل در یوسف آباد بود که زمین آن از طرف شهرداری و با همکاری سازمان برنامه و بودجه سابق ، در اختیار ناشنویان گذاشته شده بود .

زمانی که من شاگرد جبار بودم ، یکی از هم شاگردی هایم که بسیار تنبل بود ، توسط جبار باغچه بان تنبیه می شد و برای تنبیه کردن او موهایش را کمی به طرف بالا می کشید . آن شاگرد روز بعد سرش را کچل کرد . جبار بار دیگر می خواست برای تنبیه کردن او موهایش را بکشد اما با نداشتن موهای او مواجه شد . پس چاره ای اندیشید و با انگشتان دست خود به آرامی ضربه ای به سرش زد .

باغچه بان کودکان را خیلی دوست می داشت و چون عاشق بود هرگز نتوانست دنیای سکوت را ترک کند و ما همه مدیون زحمات این معلم مهربان و دلسوز هستیم . « روحش شاد »

بعد از در گذشت جبار دخترش خانم ثمینة باغچه بان به طور جدی راه او را ادامه داد و در این راه زحمات بسیاری را متحمل شد . خداوند ثمینة خانم را حفظ نماید .

انجمن خانواده ناشنویان در چه سالی و در کجا تاسیس شد ؟

انجمن در سال ۱۳۵۱ شروع به کار شده و در طول سالهای مدیریتم ابتدا به طور موقت در یکی از سالهای آموزشگاه کرولال های باغچه بان و بعد به مرکز آموزش حرفه ای ناشنویان (یوسف آباد سابق) و سپس به خیابان فلسطین انتقال یافت و تا سال ۵۷ فعالیت می کردم و از آن سال مسئولیت به هیئت مدیره بعدی



اگر در آن زمان امکانات امروزی وجود داشت شاید من نیز می توانستم به مدارک و تحصیلات عالی دست یابم .

بزرگترین آرزوی شما چیست ؟
بزرگترین آرزوی من این است که جامعه ناشنوایان به پای جامعه شنوایان برسند و حتی بیشتر .

در آخر ضمن تشکر از شما و تشریف فرمایی تان هرگونه نظر یا حرفی دارید بفرمائید ؟

بنده به نوبه خود از شما تشکر می کنم از اینکه مرا قابل دانسته و از من مصاحبه نمودید . دلم می خواهد همه ناشنوایان باهم متحد شویم ، دور هم جمع گردیم و به هم رجوع کنیم تا فکرمان بازگردد ، با هم همدردی کنیم ، مشکلات یکدیگر را حل و فصل نمائیم ، بیشتر همدیگر را درک کنیم ، عاشق هم باشیم ، یکدیگر را فراموش نکنیم ، چون در همه حال به همدیگر نیاز داریم . در وهله اول به فکر هم باشیم . باهم وحدت داشته باشد اگر اینطور عمل کنیم مطمئن باشید پیروزتر از این خواهیم بود .
و حرف آخر ، امیدوارم که همیشه در تمام مراحل کار و زندگی موفق باشید و بتوانید موفقیت های زیادی را تجربه کنید .
به امید پروردگار باری تعالی

لطفاً بیوگرافی خود را به طور کامل شرح دهید ؟

من مهین رئیسی روحانی هستم متولد ۱۳۱۵ اهل تهران ، پدرم اهل آمل و مادرم اهل تهران است . من در سن ۵ سالگی پدرم را از دست دادم از پدرم خاطره چندانی ندارم اما وقتی می خواستند او را به خاک بسپارند دقیقاً یادم است و هرگز از خاطرم پاک نمی شود . ناشنوایی من مادرزادی است و پنج برادر دارم که یکی از آنها همانند من ناشنوا و دو خواهر است .

در سن ۱۴ سالگی به کمک و تشویق دایی ام آقای اباصلتی به مدرسه ناشنوایان ، پیش جبار باغچه بان رفتم و به طور کل تحصیلاتم در سطح پنجم ابتدایی است .

لطفاً از جبار باغچه بان و سالهای درس و مدرسه خاطره ای بیان کنید ؟
جبار باغچه بان برای من و بچه های دیگر زحمت زیادی کشیده بود وقتی او بیمار بود خیلی ناراحت شدم و در

بیمارستان حضور داشتم و در زمان خاکسپاری او جمع زیادی از ناشنوایان در آنجا جمع شده بودند . خداوند ایشان را غرق رحمت کند . روی هم رفته انسانی مهربان بود و از خود گذشتگی فراوانی داشت .

در رابطه با مدرسه با هم سن و سالان خودم باید بگویم خیلی شیطان و بازی گوش بودم واقعا لحظات شیرینی بود . ما دو شیفته درس می خواندیم از صبح تا ۱ بعد از ظهر و بعد از صرف ناهار در منزل دوباره به مدرسه می رفتیم ساعت پایانی درس ۴ بعد از ظهر بود . به هرحال روزگار شیرینی را سپری کردم . برآستی اگر باغچه بان نبود هیچ گلی رشد نمی کرد و هیچ آبی نبود که گلی را برویا ند .

شما با همسر تان چگونه آشنا شوید ؟

من آن موقع به ورزش خیلی علاقه داشتم تا اینکه به کمک یکی از دوستان نامه ای از طرف باشگاه ورزشی به درب منزلمان آمد مبنی براینکه من می توانم در باشگاه فعالیت کنم خوشحال شدم . در این باشگاه به دختران ناشنوا آموزشهایی از قبیل : تنیس ، بدمینتون و می دادند . این دختران تحت نظر من تمرین می کردند این باشگاه ثریا نام داشت که در خیابان حافظ واقع شده بود . در این باشگاه با آقای شهیدی از اعضای فعال فدراسیون بود آشنا شدم البته جداگانه کار می کردیم . فقط روزهای اردویی با او و جمعی از دختران و پسران به پیک نیک می رفتیم این برنامه ها ادامه داشت و یکدیگر را خوب شناختیم تا اینکه ما به هم علاقمند شده و در سال ۱۳۳۷ به عقد هم در آمدیم . در مراسم ازدواجمان جبار باغچه بان و ثمینه خانم و خانواده او هم شرکت داشتند و خیلی هم راضی بودند .

شما چند فرزند دارید ؟

سه فرزند دارم همه آنها ناشنوا بوده و ازدواج کرده اند حتی دامادهایم و عروسم نیز ناشنوا هستند و دو فرزند از دختر بزرگترم سالم می باشند دختر بزرگترم شبنم دارای لیسانس و دبیر خیاطی دوره راهنمایی دختران ناشنوا است و دختر دیگرم شیدا دیپلمه و کارمند سازمان آب و فاضلاب است پسر کوچکترم شهرام دیپلمه فنی برق و در

خارج از کشور زندگی می کند و در حال حاضر تحصیلات خود را ادامه می دهد و به کار کامپیوتر مشغول است و اکنون من به فرزندانم افتخار می کنم .
لطفاً از شخصیت خودتان برای ما بیان کنید ؟

به طور کل من آدم صبوری هستم تا آنجا که ممکن باشد تحمل می کنم . زندگی ما آن زمان خیلی ساده بود . آن زمان به رشته خیاطی و آرایشگری خیلی بسیار علاقه داشتم و به حمدا... هر دو را گذراندم و اکنون فرد موفق هستم و همه اینها را در وهله اول مدیون خداوند که باعث این همه موفقیت من شده و بعد همسرم می دانم . در هر حال سپاس گوی خداوند و شوهرم هستم .

هم اکنون شما به عنوان یک ناشنوا انجمن را چگونه می بینید ؟

خیلی عالی است برنامه هایش به نفع بچه هاست . در انجمن به درد بچه ها دلسوزانه رسیدگی می شود خیلی خوشحالم که همه کسانی که در انجمن فعالیت می کنند با عاطفه بوده و دلسوزانه کار می کنند .

آیا پیشنهادی برای بهتر شدن برنامه های انجمن دارید ؟

من دلم می خواهد که انجمن به امید خداوند فضای بزرگتری داشته باشد تا بتوانیم برای بچه ها جشنهای مختلف مثل عروسی ، تولد و را برگزار کنیم و همین طور دوست دارم حداقل ماهی یکبار برنامه ای ترتیب داده شود تا خاتم ها دور هم جمع شوند و باهم درد دل کنند اگر این کار عملی شود خیلی زیباست .

در آخر ضمن تشکر از شما اگر پیشنهادی دارید بفرمائید ؟

حرف خاصی ندارم . فقط می خواهم بگویم که کار مجله شما بسیار عالیست چون همه از خواندن آن آگاه می شوند . اگر ممکن است از حوادث های روز هم در مجله بیفزایید خیلی ممنون می شوم و ضمن تشکر ، امیدوارم که شاهد موفقیت های روز افزون شما جوانان باشیم و ما جامعه ناشنوایان به وجود هم افتخار کنیم و سربلند از امتحان الهی بیرون آییم .

مصاحبه کنندگان: بهناز ستوده و حامد علی بن زاهد
رضا محمودی

